

به مناسبت اول ماه مه

پاسخ به بحران اقتصادی جهان و حکومت های سرمایه داری

ریشه کن کردن نظام سرمایه داری است!

نظام استثمارگر سرمایه داری در سراسر جهان، با یکی از گسترده ترین و عمیق ترین بحران های اقتصادی ذاتی این نظام روبرو است. اکنون دیگر نه تنها همه دولت های سرمایه داری، بلکه بخش مهمی از ایدئولوژی پردازان بورژوا - چه اقتصاد دانان، سیاست مداران، سیاست شناسان و جامعه شناسان این نظام، و چه قلم زنان مطبوعات و دیگر رسانه هایش - نیز به خصلت اقتصادی (و نه تنها مالی) و سرشت ساختاری این بحران اذعان دارند. آشکار شدن **همه علائم شناخته شده بحران**¹ و نمودار گشتن ابعاد غول آسای دیگر واقعیات وخیم و هولناک اقتصادی، مالی، صنعتی، اجتماعی - در پیشرفته ترین تا عقب مانده ترین کشورهای سرمایه داری - ثابت کردند که این بحران بزرگ و جهانگیر را نمی توان با برخی اشتباهات، ناهماهنگی ها، کمبود مقررات در زمینه های اعتباری و مالی (بورس و غیره)، با دزدی و کلاه برداری این یا آن کارگزار بورس یا مؤسسه مالی یا دزدی و بی کفایتی عده ای از مقامات دولتی یا اقتصادی توضیح داد؛ گرچه اینها همه وجود دارند و به تشدید بحران کمک می کنند، اما علت بحران نیستند. این واقعیت ها بار دیگر نشان دادند که توجیهات و توضیحات ایدئولوژی پردازان بورژوا در زمینه انکار بحران و بن بست های نظام سرمایه داری مانند دیگر نظریات آنها پوچ و نادرست و هدف شان نشان دادن توهم بجای حقیقت در اذهان مردم است.

آری، این واقعیت ها بار دیگر ورشکستگی نظری و ایدئولوژیکی بورژوازی را ثابت کردند.

¹ - بیکار سازی وسیع میلیونی در مهم ترین رشته های اقتصادی، اضافه تولید، ورشکستگی شمار زیادی از مهم ترین بنگاه های صنعتی، بازرگانی، بانک ها و مؤسسات بیمه و غیره، کاهش شدید و مستمر قیمت سهام و دیگر اوراق بها دار، انقباض دورنمای رشد اقتصادی که معمولاً با رشد صفر یا منفی نمودار می شود، کاهش قدرت خرید کارگران، گسترش بی اعتمادی در میان مصرف کنندگان و سرمایه گذاران، امتناع و یا اکراه مؤسسات اعتباری در پرداخت وام و غیره، علائمی اند که در بیشتر بحران ها و به ویژه در بحران های بزرگ اقتصادی حضور دارند و قابل مشاهده و اندازه گیری اند.

مسیر سرمایه داری، سراسر است، بی بن بست، «طبیعی» و بی خطر نیست. این مسیر برای طبقه کارگر و اکثریت عظیم مردم، وضعیت فقر، سیه روزی، بیکاری، تباهی جسمی، فکری و روانی به بار می آورد. این، مسیر ارتجاع سیاسی، دینی، انواع تبعیض های جنسی، ملی، مذهبی، قومی و نژادی است. این، مسیر از خود بیگانگی، پلیدی ها و نکبت های ناشی از عظمت طلبی و نظامی گری، جنگ و مرگ است. بحران کنونی، به همه کسانی که چشمی برای دیدن دارند، آشکارا نشان داد که سرمایه داری حتی در زمینه اقتصادی - که مدافعان سرمایه داری و ساده اندیشان، آن را نقطه قوت این نظام به حساب می آورند - سرش به سنگ خورده است و بازهم خواهد خورد. این بحران مانند بحران های ۱۹۸۷ و ۱۹۹۷، و البته بسیار شدیدتر و دامنه دار تر از آنها، نشانه روند ناگزیر زوال و فروپاشی نظام سرمایه داری است. نشانه این واقعیت است که سرمایه داری چه به صورت «آزاد» آن، یعنی در شکل لیبرالی و نئولیبرالی، و چه به صورت «ارشادی» اش یعنی با دخالت، حمایت و سمت دهی دولت و یا کلاً با استقرار اقتصاد دولتی سرمایه داری، نمی تواند گریبان خود را از چنگ بحران هائی که از دل این نظام بر می خیزند و زاده خود این شیوه تولیدند، رها سازد.

بحران ها به طور متناوب و با شدت های متفاوت و غالباً فزاینده، نیروهای مولد جامعه را تخریب و بخش مهمی از ثروت اجتماعی را منهدم می کنند. این امر نشان دهنده این واقعیت است که سرمایه داری تنها زمانی به رشد و تکامل نیروهای مولد و افزایش تولید اجتماعی مجال و فرصت می دهد که این رشد و تکامل به افزایش سود سرمایه داران منجر گردد. زمانی که رشد و تکامل نیروهای مولد، رشد و تکامل بارآوری کار، با سودآوری سرمایه انطباق نداشته باشد (و سمت تکامل تاریخی نیروهای تولیدی چنین است)، در این حال، نظام سرمایه داری با تخریب نیروهای مولد موجود (نیروی کار زنده، وسایل تولید اعم از ماشین ها و دیگر ابزارهای کار، تأسیسات، مواد خام، زمین، جنگل، رودخانه، دریا و غیره)، با کاهش شدیدمزدها، با ارزش زدائی از وسایل تولید و مصرف موجود، زمینه را برای تولید با هزینه کمتر و سودآوری بیشتر فراهم می سازد، تا کارگران از بیم پیوستن به انبوه میلیونی بیکاران شرایط تحمیلی سرمایه داران را بپذیرند و در وضعیتی بدتر از گذشته به کار روی آورند، تا انباشت سرمایه که متوقف شده بود، دوباره به جریان افتد و اقتصاد سرمایه داری به روال «عادی» خود باز گردد و جیب گشاد و پر نشدنی سرمایه داران ارزش اضافی تولیدی کارگران را بیشتر و بیشتر ببلعد.

بدین سان بحران اقتصادی سرمایه، در طول زمان، به صورت بحران های ادواری یا متناوب نمودار می شود. این بحران ها از یک سو نشانگر زوال و فروپاشی نظام سرمایه

داری و ناتوانی این نظام در هماهنگ کردن خود با تکامل نیروهای مولد و رفع نیازهای روزافزون اجتماعی، و از سوی دیگر چاره‌ای موقت برای احتراز از فروپاشی این نظامند.

بحران اقتصادی، بحران سیاسی، بحران انقلابی

چرا بحران اقتصادی از پدیده‌ای که به طور عینی نظام سرمایه‌داری را تضعیف می‌کند و شاخص از هم گسیختگی و نشانگر حاد شدن تضادهای آن به شمار می‌رود، به عاملی که چاره و درمان موقت این نظام و راه برون رفت موقت آن از فروپاشی است، تبدیل می‌شود؟ چرا بحران‌های اقتصادی به سقوط قطعی این نظام منجر نمی‌شوند؟

یک علت مهم این امر آن است که نظام سرمایه‌داری با یک رشته نهادها که مهم‌ترین شان نهاد سیاسی - حقوقی یا دولت سرمایه‌داری با ابزارهای نظامی، پلیسی، امنیتی و اداری آن است، محافظت می‌شود. در شرایط بحران اقتصادی حتی در به اصطلاح لیبرال‌ترین کشورها مانند آمریکا و انگلستان، حکومت‌ها با تمام نیرو و توان خود نه تنها به حمایت سیاسی، حقوقی، قضائی، اداری و سازمانی، بلکه به حمایت اقتصادی نظام سرمایه‌داری روی می‌آورند، تا آن را از سقوط نجات دهند. ماشین دولتی بورژوازی پشتیبان سیاسی، حقوقی، قضائی و اقتصادی نظام سرمایه‌داری و جزء جدائی‌ناپذیر این نظام است. کل بورژوازی یا بخش نیرومندتر و هشیارتر آن، با به کارگیری نهاد دولت که سراسر جامعه را در کنترل دارد، با متمرکز کردن نیروهای خود و با به دست گرفتن ابتکار عمل، از بحران اقتصادی همچون عمل جراحی و قطع عضو، برای زنده نگاه داشتن کل پیکر سرمایه‌داری، بهره‌می‌گیرد.

برای برانداختن نظام سرمایه‌داری، نخست باید ماشین دولتی سرمایه‌داری را درهم شکست. درهم شکستن این ماشین تنها با یک انقلاب کارگری وسیع که همه زحمتکشان را به گرد طبقه کارگر گرد آورد، امکان‌پذیر است. برای هر انقلابی، باید شرایط انقلابی یا بحران انقلابی به وجود آید. تا زمانی که بحران اقتصادی سرمایه‌داری با بحران سیاسی ترکیب نشود، تا زمانی که بحران اقتصادی به بحران سیاسی منجر نگردد، یعنی تا زمانی که نهادهای سیاسی بورژوازی (مشخصاً ماشین دولتی بورژوازی) بتوانند اوضاع را کنترل کنند و نقش خود را در بازسازی اقتصاد سرمایه‌داری² ایفا نمایند، بحران اقتصادی به بحران سیاسی نمی‌

² - این بازسازی ممکن است از طریق اقدامات اقتصادی فوق‌العاده مانند آنچه امروزه در آمریکا، اروپا، ژاپن، چین و غیره می‌گذرد صورت گیرد، یا با برقراری رژیم‌های نظامی و یا فاشیستی، یا با به راه انداختن جنگی جدید و غیره.

انجامد، تا چه رسد به بحران انقلابی. زیرا هر بحران سیاسی، بحران انقلابی نیست. بحران سیاسی در جامعه بورژوائی می تواند شکل ها و مسیرهای مختلفی به خود بگیرد: در حالتی که دامنه این بحران وسیع نباشد، ممکن است با انتقال قدرت از یک بخش به بخش دیگر و یا با ائتلافی بین بخش های مختلف طبقه حاکم، حل شود یا تخفیف یابد. در صورت شدید بودن بحران سیاسی، یعنی مهم و حیاتی بودن مسائل مورد اختلاف و منافع گروه های مختلف، بحران سیاسی ممکن است با استقرار نوعی دولت نظامی و یا حکومتی فاشیستی حل گردد، یا به راه انداختن جنگی در خارج برای انحراف اذهان و منزوی کردن رقیب، یا دامن زدن به اختلافات مذهبی، ملی و غیره، به طور موقت حل و فصل شود. روشن است که اینها هیچ یک به نفع طبقه کارگر نیستند و بدیل کارگری برای حل بحران سیاسی و اقتصادی - اجتماعی به شمار نمی روند.

تنها هنگامی که طبقه کارگر با منافع، سیاست، خواست ها و سازماندهی مستقل

خود وارد عمل شود، امکان تبدیل بحران اقتصادی به بحران سیاسی. مطلوب طبقه کارگر و امکان تبدیل بحران سیاسی به بحران انقلابی وجود دارد. بدین سان سیاست طبقه کارگر و مبارزه سیاسی این طبقه، عنصری تعیین کننده در تحول انقلابی جامعه موجود و ایجاد جامعه ای نوین است که در آن بحران اقتصادی و دیگر آفت های سرمایه داری همراه با خود این نظام برای همیشه به خاک سپرده می شوند. نکته حیاتی در اینجا این است که یا طبقه کارگر در شرایط بحران اقتصادی موفق می شود مبارزه طبقاتی خود را گسترش دهد، تحکیم و متمرکز کند، و با ارائه سیاست خود به توده های وسیع زحمتکش به رهبر جامعه برای راه حل غیر سرمایه دارانه، یعنی راه حل سوسیالیستی خروج از بحران مبدل گردد و این پروژه را که همان انقلاب کارگری است عملی سازد و یا بورژوازی همچون گذشته رهبری و ابتکار را در دست خود نگه می دارد و بار دیگر زنجیرهای سرمایه داری را بر گردن و دست کارگران محکم تر می کند.

در اینجا است که مبارزه سیاسی طبقه کارگر یعنی مبارزه ای که کل جامعه و سرنوشت آن را در مد نظر دارد، اهمیت حیاتی و تعیین کننده خود را نشان می دهد.

مبارزه سیاسی طبقه کارگر

مبارزه سیاسی طبقه کارگر باید مبارزه ای انقلابی، یعنی مبارزه ای برای برانداختن قدرت سیاسی سرمایه داران و دیگر استثمارگران، درهم شکستن ماشین دولتی آنها و استقرار قدرت دولتی کارگری برای لغو مالکیت خصوصی و وسائل تولید و نظام کار مزدی، استقرار

تولید اجتماعاً تنظیم شده مولدان آزاد و متحد با مالکیت اجتماعی و مدیریت کارگری در جهت شکوفائی همه جانبه مادی و معنوی همه افراد جامعه باشد.

مبارزه سیاسی طبقه کارگر در همان حال مبارزه ای برای دموکراسی است. دموکراسی برای طبقه کارگر مانند هوا و آب و نان ضروری است. کارگران برای گسترش و تحکیم مبارزه طبقاتی خود، برای دفاع از حیثیت انسانی خویش و برای جلب وسیع ترین توده های مردم به سیاست خویش، باید در همه جوامع، به ویژه در جوامع استبداد زده ای مانند ایران، از موارد زیر همواره و با تمام نیرو دفاع کنند:

آزادی عقیده، بیان، قلم، مطبوعات و دیگر رسانه ها، منع سانسور و ممیزی، آزادی رفت و آمد و مسافرت، آزادی گردهمائی، تظاهرات و راه پیمائی، آزادی تشکل و تحزب، آزادی اعتراض و انتقاد؛ منع بازداشت های خودسرانه؛ لغو هرگونه امتیاز رسته ای، اشرافی، روحانی، نظامی و مانند آنها؛ برابری همه افراد در برابر قانون، فارغ از جنسیت، ملیت، مذهب، و قومیت و نژاد آنها؛ حق رأی و یا حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برای همه شهروندان زن و مرد در زمینه تصدی همه گونه امور قانون گذاری، اجرائی و قضائی؛ حق اعتصاب؛ برابری زن و مرد در همه زمینه های حقوقی (مدنی، جزائی، قوانین کار و اشتغال، قوانین اقتصادی)، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی؛ جدائی دین از دولت و آموزش عمومی؛ لغو مجازات های وحشیانه و قرون وسطائی و هرگونه مجازات خوارکننده، ممنوعیت هر نوع شکنجه، لغو مجازات اعدام؛ حق هر کس به شکایت از هر مقام و نهاد دولتی، حق هر کس به دفاع آزاد از حقوق خود و رفع اتهام از خود با گرفتن وکیل مدافع و یا به صورت شخصی و یا هر دو در برابر دادگاه و یا هر نهاد رسمی دیگر؛ برابری ملت ها، حق ملل در تعیین سرنوشت خود که شامل تشکیل دولت مستقل می شود؛ مبارزه با عظمت طلبی، شوونیسم و نظامی گری؛ مبارزه با امپریالیسم، تجاوز، جنگ، اشغال و غیره.

هرچند دست یابی کامل به این حقوق و یا حقوق عالی تر، تنها درحکومت انقلابی کارگری و در شرایطی که طبقه کارگر و زحمتکشان قدرت سیاسی را در دست دارند، میسر است، اما این به معنی نفی مبارزه برای این حقوق در جوامع سرمایه داری، که حکومت ها و احزاب و دار و دسته های بورژوائی در آنها قدرت سیاسی را قبضه کرده اند، نیست.

مبارزه سیاسی طبقه کارگر، چه مبارزه عام او برای دموکراسی و چه مبارزه ویژه اش برای برانداختن قدرت سیاسی بورژوازی و شیوه دولتمداری بورژوائی به طور کلی، تشکل های ویژه خود را می طلبد. تجارب انقلابی طبقه کارگر نشان داده است که وجود حزب سیاسی طبقه کارگر برای متشکل کردن بخش آگاه، پیشرو و فعال این طبقه، تدوین و پیشبرد

سیاست (استراتژی و تاکتیک مبارزاتی) طبقه کارگر، آموزش سیاسی و متحد کردن کل طبقه و جذب زحمتکشان غیر پرولتری به سیاست خاص طبقه کارگر، برجسته کردن منافع عام و جهانی طبقه کارگر، تحکیم همبستگی و وحدت بین المللی کارگران و ادامه مبارزه طبقاتی تا محو کامل طبقات و دولت، ضرورت تام دارد. هیچ سازمان دیگر، یا بی سازمانی، یا جنبش خودجوش، نمی تواند جانشین حزب سیاسی طبقه کارگر باشد، و وظایف آن را چه در زمینه مبارزات عام دموکراتیک و چه مبارزات سیاسی خاص طبقه کارگر، به پیروزی برساند.

سازمان سیاسی دیگر طبقه کارگر، شورا است. شورا ارگان برانداختن قدرت سیاسی بورژوازی، تسخیر قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و متحدان او و پیکر اصلی قدرت دولتی طبقه کارگر است. چنین ارگانی تنها در شرائط بحران انقلابی و یا در شرایطی که طبقات استثمارگر از قدرت سیاسی برکنار شده باشند، می تواند تشکلی پایدار، فعال، پویا و گسترش یابنده باشد و به وظایف خود عمل کند. حزب و شورا هیچ یک نمی توانند جانشین دیگری شوند یا دیگری را تابع خود سازند. اینها باید نهادهائی مستقل از هم باشند که البته این استقلال با همکاری آنها و یا تأثیر متقابلشان بر یکدیگر منافات و مغایرت ندارد.

مبارزه اقتصادی و اجتماعی طبقه کارگر

مبارزه سیاسی، تنها شکل مبارزه کارگران نیست. کارگران، چه در مبارزه برای خواست های روزانه یا مرحله ای اقتصادی و اجتماعی خود و چه در مبارزه برای استقرار روابط تولیدی سوسیالیستی و محو کامل روابط سرمایه داری و بازمانده های آن، علاوه بر مبارزه سیاسی به مبارزه اقتصادی و اجتماعی نیاز دارند.

ارگان اصلی این مبارزه، سندیکا یا اتحادیه کارگری است. البته این بدان مفهوم نیست که سندیکا فقط مبارزه اقتصادی می کند یا اینکه حزب و شورا که ارگان های سیاسی طبقه کارگر به معنی اخص کلمه اند، با مبارزات اقتصادی کارگران کاری ندارند! بلکه منظور این است که بار اصلی مبارزه اقتصادی کارگران در جامعه سرمایه داری بر دوش سندیکا است. ممکن است بخشی از این مبارزه در شرایط بحران انقلابی بر دوش کمیته های کارخانه و محل کار که وظیفه مدیریت و سازماندهی کار و تولید را بر عهده دارند، بیفتد. اما سندیکاهای مستقل کارگری (مستقل از کارفرما، دولت، احزاب سیاسی، نهادهای دینی و جریان های قومی و ملی)، که مبارزه سیاسی هم یکی از وظایف آنهاست، اگر به وجود آیند و گسترش یابند، نقش یکتا و جانشین ناپذیری خواهند داشت.

نقش سندیکای مستقل تنها به پیشبرد مبارزه اقتصادی و اجتماعی کارگران یک رشته صنعتی و یا حتی کل کارگران یک جامعه محدود نمی شود. سندیکای مستقل همچون یک سازمان کارگری که از منافع کارگران حمایت می کند، نمی تواند به مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، به انواع تبعیض های جنسی، مذهبی، ملی و قومی و غیره که در جامعه وجود دارند، بی اعتنا باشد. سندیکای مستقل نمی تواند با سانسور و اختناق، یا دستگیری ها و شکنجه و زندانی کردن کارگران، معلمان و دانشجویان کاری نداشته باشد. سندیکای مستقل نمی تواند در مقابل تبعیض ها و ستم بر زنان در محیط کار و در جامعه ساکت بماند. سندیکای مستقل نمی تواند شاهد ستم و تبعیض مذهبی و ملی بر کارگران ملت های مختلف ایران و یا کارگران مهاجر باشد و زبان در کام کشد. سندیکای مستقل نمی تواند در فضای مسموم کننده نظامی گری و شووینیسیم تنفس کند و دم بر نیورد. در یک کلام با آنکه سندیکای مستقل با حزب سیاسی طبقه کارگر یا شورا فرق دارد و نباید تابع هیچ حزبی باشد، ولی نمی تواند بی اعتنائی سیاسی را پیشه خود کند.

یک ویژگی مهم سندیکای مستقل آن است که با وسیع ترین توده کارگران سر و کار دارد. سندیکای مستقل نخستین سازمانی است که در آن کارگران می آموزند برای مبارزه با سرمایه داران، به جای رقابت با هم، باید با یکدیگر متحد شوند. به این اعتبار سندیکای مستقل، دبستان مبارزه طبقاتی است، البته دبستانی که کارگران بزرگ سال، با تجربه و مبارز نیز بدان نیاز دارند، زیرا بسیاری از مسائل مبارزه طبقاتی تازه اند و سندیکای مستقل یکی از نخستین جاهائی است که در آن، می توان با این مسائل برخورد کرد. البته به شرطی که سندیکا از توده کارگران جدا نشود و مسائل و منافع دسته و گروه خاصی (مثلا منافع رهبران سندیکا یا منافع قشر و بخش خاصی از کارگران) را جانشین مسائل و منافع توده هائی که نمایندگی شان را بر عهده دارد، نکند.

در ایران مبارزه اقتصادی و اجتماعی طبقه کارگر به گرد مسائلی مانند:

- تعیین حداقل مزد با شرکت نمایندگان منتخب کارگران به میزانی بالاتر از خط فقر،
- افزایش سالانه مزدها حداقل به میزان تورم به اضافه بارآوری متوسط کار اجتماعی،
- بهبود شرایط کار،
- حق اعتصاب،
- حق تشکل،
- حق پیمان های دسته جمعی کار بین سندیکاهای مستقل کارگری و کارفرمایان،

- برقراری بیمه بیکاری دست کم برابر مزد حد اقل برای همه کارگران بیکار شده و همه جویندگان کار،
- برقراری بیمه اجتماعی عمومی برای تأمین هزینه های مربوط به پیش گیری و مداوای بیماری، سوانح کار و بیمه عمر،
- بیمه از کار افتادگی و سالخوردگی،
- بیمه باز نشستگی،
- حق بازرسی کارخانه ها و دیگر واحدهای تولید و کار توسط نمایندگان منتخب کارگران،
- پرداخت کمک هزینه مسکن و رفت و آمد به محل کار،
- کمک هزینه اولاد،
- برقراری حد اکثر ۴۰ ساعت کار هفتگی و کاهش آن در رشته هایی که شرایط کار دشوار است،
- حداقل دو روز متوالی تعطیل در هفته،
- تعطیل رسمی و با حقوق روز اول ماه مه برای همه کارگران و حقوق بگیران،
- تضمین حداقل یک ماه مرخصی با حقوق کامل برای همه کارگران،
- تعیین حداکثر سی سال کار برای باز نشستگی و کاهش سال های خدمت برای رشته های دشوار
- رفع هرگونه تبعیض جنسی، مذهبی، ملی، قومی و نژادی در استخدام، نوع کار و شرایط کار،
- پرداخت مزد برابر به کارگران زن و مرد در مقابل کار برابر،
- منع کار کودکان کمتر از ۱۶ سال و حداکثر ۴ ساعت کار روزانه برای نوجوانان بین ۱۶ تا ۱۸ سال،
- آموزش اجباری و رایگان همه کودکان دختر و پسر تا سن ۱۶ سالگی،
- آموزش رایگان تا تحصیلات عالی،
- مبارزه برای تصویب قانونی مبنی بر تعهد دولت به پرداخت مزد کار انجام شده کارگران، در صورتی که کارفرما از پرداخت مزد طفره رود یا ناتوان از پرداخت آن باشد،
- آزادی فوری و قرار منع تعقیب همه کارگران زندانی،

- عدم دخالت پلیس، نیروهای انتظامی و مسلح برای پایان دادن به اعتصاب و بازگرداندن اجباری کارگران به کار،
- بازگشت کارگران اعتصابی اخراج شده به کار و پرداخت مزد روزهای برکناری از کار، به کارگران اخراجی،
- آزادی فوری زندانیان سیاسی و عقیدتی و منع تعقیب آنان،
- آزادی بیان، قلم، عقیده و فکر، گردهمایی، تظاهرات، مطبوعات و دیگر رسانه های جمعی،
-

مبارزه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کارگران باید در جهت تغییر بنیادی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه و در مبارزه با سرمایه داری و هرگونه نظام طبقاتی و استعمارگرانه صورت گیرد و سازماندهی شود و نه برای وصله پینه کاری نظام اقتصادی- اجتماعی و سیاسی موجود.

کارگران برای پیشبرد مبارزات خود و هدایت آن در جهت تدارک انقلاب پیروزمند سیاسی و اجتماعی در شرائط کنونی، به حزب سیاسی خود و به سندیکاهای مستقل طبقاتی خویش نیازمندند.

این دو نهاد برای تشدید مبارزه با نظام سرمایه داری، برای مقابله با بحران خانمان براندازی که بورژوازی می کوشد همه هزینه های آن را بر دوش کارگران بیندازد، برای مبارزه پیگیر با رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی که مانع مقدم هرگونه ترقی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و بهبود در زندگی کارگران و اکثریت عظیم مردم، و برانداختن آن هدف مقدم انقلاب است، ضرورت تام دارد.

فرخنده باد اول ماه مه روز همبستگی و اتحاد بین المللی کارگران

پر توان باد مبارزه انقلابی کارگران با سرمایه داران،

حکومت های سرمایه داری و با رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

اول اردیبهشت ۱۳۸۸، ۲۰ آوریل ۲۰۰۹

جمعی از کمونیست های ایران (آذرخش)

www.aazarakhsh.org

azarakhshi@gmail.com